



آرامگاه خواجه احمد بسوی

طریقه‌های عرفانی و میراث شعر فارسی ماوراءالنهر

دکتر ابراهیم خدایار*

تاریخ ماوراءالنهر با تاریخ پیدایش نهضت‌های فکری و طریقه‌های عرفانی ایرانی و اسلامی، پیوند ژرف و ناگسستگی دارد. این سرزمین در طول تاریخ حیات اجتماعی و فرهنگی خود در بعد از اسلام، علاوه بر آنکه چندین طریقت مهم عرفانی را در دامان خود پرورش داده، پذیرای چند طریقت مهم عرفانی ایرانی نیز در فضای فکری خود بوده است. در طول قرن ۲۰، میراث ادبی فارسی و ایضاً ازبکی این منطقه یا به طور عام، یا خاص، تحت تأثیر این جریانها قرار داشته است؛ به گونه‌ای که حاصل هر نوع بررسی ادبی و اجتماعی بدون شناخت این جریانها کامل نخواهد بود.

این مکاتب علی‌رغم تمام انتقادهایی که همیشه به نحوه عمل آنها از طرف منتقدان و مخالفان صوفیه صورت پذیرفته است؛ یکی از مؤثرترین عوامل حفظ اسلام و ارضای روح معنویت خواهی ساکنان ماوراءالنهر در دوره تسلط روسیه تزاری و به ویژه حاکمیت بی چون و چرای حزب کمونیست در دوران شوراهای و دین ستیزی آنها بوده است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱م که منجر به شکسته شدن انحصار نهیلیسم و نیست انگاری فرهنگی و دینی در این منطقه شد. رویکرد مردم به این میراث، به صورت روزافزون در حال افزایش است.

* عضو هیأت علمی مرکز تحقیقات بین‌المللی زبان و ادبیات فارسی و ایران‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

۱ - طریقت حکیمیه

مؤسس این طریقت ابو عبدالله محمد بن علی بن حسن (یا حسین) بن بشر، مقلب به حکیم ترمذی (فوت پس از ۲۸۵ ق / ۸۹۸م) از مردم ترمذ است. همان کسی که در زمان حیاتش و سالهای پس از مرگش مریدانی در حوزه تصوف خراسان و ماوراءالنهر پیرو مکتب او شدند. آنچه بیش از همه او را در ردیف مردان نامی روزگار خویش جای داده است، تاثیر او در هسته مرکزی جریان تصوف در قرن سوم هجری و پس از آن بود، بدین معنی که وی با تألیف کتاب ختم الاولیاء و نظریه پردازی پیرامون مسئله ولایت، بنیانگذار مکتبی در تصوف شد که پیروانشان به حکیمیان معروف شدند.^۱



آرامگاه حکیم ترمذی

تا قرن هفتم هجری از پیروان حکیم ترمذی در کتب صوفیه اطلاعاتی به چشم می خورد، در خصوص پیروان این طریقت پس از این تاریخ تا قرون اخیر نیاز به منابع و مطالعه بیشتری بویژه در ترمذ آرامگاه این عارف است. امروزه اگر چه با گسترش دایره نفوذ نقشبندیه در سراسر ماوراءالنهر، مریدانی به نام حکیمیه وجود ندارند و بیشترین عارف مسلکان و شاعران دارای گرایشهای عرفانی، به نقشبندیه و قادریه گرویده اند، آنچه گفتنی است، حسن اعتقاد مردم ازبکستان خصوصاً مردم استان سرخان دریای این کشور به حکیم ترمذی است. آرامگاه وی که در حدود ۷ کیلومتری شمال غربی شهر جدید ترمذ، در درون خرابه های ترمذ باستانی، درست

چسبیده به ساحل راست جیحون قرار دارد و متشکل از سه بنای تاریخی مقبره، مسجد و خانقاه است که از قرن هفتم به بعد بر روی آن احداث شده است؛ امروزه زیارتگاه صدها تن از مردمی است که روزهای چهارشنبه هر هفته که روز خاص زیارت ابن عارف است، بر سر مزار او گرد هم می‌آیند. نگارنده در یکی از سفرهای خود به ترمذ در تاریخ ۱۳۷۹/۲/۲۱ شمسی که مصادف با روز چهارشنبه، روز خاص زیارت حکیم بود، شاهد حضور جمع کثیری از این زائران بود. در سال ۱۳۸۱ در کنار مجموعه آرامگاه وی همزمان با بزرگداشت ۲۷۰۰ سالگی شهر ترمذ، گنجینه با شکوهی برپا گردید.^۲

۲- طریقت یسویّه (۴۳۲ - ۵۶۲ ق / ۱۰۴۱ - ۱۱۶۷ م)

بنیانگذار این طریقت عرفانی خواجه احمد یسوی معروف به پسر ترکستان است که در حدود سال ۴۳۲ ق / ۱۰۴۱ در شهر سیرم جمهوری قزاقستان [=اسیجباب، اسفیجباب، مدینه البیضاء، ارون کنت، سریام] به دنیا آمده است. پدرش شیخ ابراهیم و پدر بزرگش ارسلان از دنیای عرفان و تصوف بی خبر نبودند. احمد هفت ساله بود که پدرش را از دست داد. با مرگ پدر، احمد که از مادر نیز چند سالی پیش‌تر یتیم شده بود، نزد ارسلان بابا رفت و به آموختن تعلیمات ابتدایی پرداخت. احمد سپس به شهر یسه [= ترکستان در جمهوری قزاقستان] رفت تا از محضر درس شیخ شهاب‌الدین اسفیجابی بهره‌مند گردد. در ۲۳ سالگی با اشارت ارسلان بابا به بخارا رفت و در آنجا به حلقه شاگردان خواجه یوسف همدانی (۴۴۰ - ۵۳۵ ق / ۱۰۴۸ - ۱۱۴۰ م) که آوازه‌اش در ماوراءالنهر پیچیده بود، پیوست. احمد با همتی که از خود نشان داد در ردیف زبده‌ترین شاگردان و مریدان وی در آمد. این ارادت تا سالهای ۶۳ سالگی احمد در سال ۴۹۷ ق / ۱۱۰۴ م یا چند سالی زودتر از آن ادامه یافت. چرا که وی در این سالها به یسه بازگشت؛ در حالی که سومین خلیفه از چهار خلیفه خواجه یوسف همدانی شده بود.^۳

خواجه احمد از این پس تا پایان عمر که آن را از ۱۲۵ تا ۱۳۳ سال ذکر کرده‌اند، در شهر یسه غالب اوقات خود را در زاویه‌ای که در زیر زمین برای خود ساخته بود، به طاعت و عبادت و ارشاد خلق پرداخت.

وی اولین شاعر عارفی است که تعلیمات خود را در زبان ترکی که زبان ازبکی امروز نزدیکترین زبان با آن است، ایجاد کرده است. این تعلیمات در کتابی منظوم در وزن هجایی ترکی - برماق - به نام "دیوان حکمت" که یکی دو قرنی پس از مرگ وی توسط مریدانش به صورت مکتوب در آمد و به همین دلیل در اصالت زبان آن از طرف محققین تردید جدی شده، جمع آوری گردیده است. در قرن هشتم هجری / چهاردهم میلادی در سالهای ۱۳۹۵ - ۱۳۹۷ م به دستور امیر تیمور گورگانی آرامگاه با شکوهی بر سر مزارش در شهر یسه احداث شد که هنوز هم پابرجاست. اکثریت قریب به اتفاق شیوخ ترک زبان این منطقه نسبت ارادت خویش را به وی می‌رسانند. عبدالرئوف فطرت (ف ۱۹۳۷ م) در مقاله خود به بسیاری از این شیوخ که

برخی از آنها سنت «حکمت نویسی» را پس از وی ادامه داده‌اند، اشاره کرده است: «سلیمان باقرغانی خوارزمی، ایقانی فرغانه‌ای از جمله افراد مشهور این سنت هستند.»^۴

محور اساسی تعلیمات خواجه احمد یسوی که برخاسته از تعلیمات خواجه یوسف همدانی است و بعدها در سلسله خواجهان نقشبندیه ظهوری کامل تر یافت؛ نوعی زهد عارفانه است که همزمان با او امام محمد غزالی طوسی (ق ۵۰۵ ق) نیز در راه اثبات آن کتابها نوشت، وی در صدد نزدیک ساختن هر چه بیشتر عرفان و تصوف به دستورات اسلام بود، به همین دلیل «حق» و عمل به تعالیم دینی در رأس تعالیم او قرار داشت.^۵ وی در یکی از حکمت‌هایش سخن گفتن از غیر حق را حرام دانسته است: «حق دین اوزگه سوزلر، باری ایرمیش حرام».^۶ یسوی در حکمت‌های خود به منصور حلاج (ف ۳۰۹ ق) احترام زیادی قایل بود و البته این همان چیزی است که در پیرامون نقشبندیه و توجه آنان به میراث فکری ابن عربی به نام «وحدت وجود» جلوه‌گر شده است.^۷ خواجه احمد در یکی از اشعار خود می‌گوید: «ملاها معنای اناللق را ندانستند، "حق" علم حال را مناسب اهل قال ندانست، [آنها] احادیثی را روایت کردند، اما پی به راز آن نبردند [و] اولیایی مانند منصور را به دار کشیدند».^۸

عشق در تعالیم یسویه جایگاه ویژه‌ای دارد، تا جایی که مرتبه‌ای بالاتر از ایمان و جان یافته است. از نظر ابن عارف «آن که عاشق نیست، نه جان دارد، نه ایمان» (= عشق سیزلرنی، هم جانه یوق، هم ایمانه).^۹

مولوی یوسف سریامی (ف ۱۳۳۲ ق / ۱۹۱۳ م) از شاعران محیط ادبی تاشکند که همشهری خواجه احمد یسوی است، آخرین شاعر فارسی‌زبانی است که به تعالیم خواجه احمد یسوی توجه نموده و در آثار خود به ویژه اشعار ازبکی، آنها را منعکس کرده است. وی در یکی از ترجیع‌بندهای ازبکی خود با سرلوحه «در منقبت حضرت سلطان خواجه احمد یسوی نورالله مرقد» ارادت کامل خود را به پیر معنوی خویش اظهار داشته و از او با عناوین کاشف حقایق اسرار صادقین، واقف دقایق، مشکاه خارقین، قلمز هدایت، برهان عاشقین، مخزن کرامت، سلطان العارفین، عنقای کوه قاف و ... یاد کرده: «اوتاد و قطب و غوث» را پاسبان درگاه او دانسته است. بند اول و آخر ترجیع بند مذکور:

ای کاشف حقایق اسرار صادقین وی واقف دقایق مشکات خارقین
رشد طریق و هادی و ارشاد طالبین ای قلمز هدایت و برهان عاشقین

کیلدیم غبار درگه‌ینگ گا، سورگالی جبین

ای مخزن کرامت و سلطان عارفین ...

غربت کشیده، یوسف بی‌شهر و بی‌دیار چون شام، داغ سینه و چون صبح دل فگار
قیلمش غبار کوزگوی بختیم نی روزگار امید صفای قلب دوری مرشد کبار

کیلدیم غبار درگه‌ینگ گا، سورگالی جبین

ای مخزن کرامت و سلطان عارفین ...^{۱۰}

۳ - طریقت کبرویه (شهادت ۶۱۸ ق / ۱۲۲۱ م)

بنیانگذار این طریقت ابوالجناب احمد، شیخ نجم‌الدین کبرای خیوقی خوارزمی است که تعالیم وی پس از شهادتش توسط شاگردان دوازده‌گانه‌اش در ماوراءالنهر، خراسان، عراق، شام و آسیای صغیر منتشر شد و عمده شهرت و قدرت این طریقت مربوط به روزگار شیخ نجم‌الدین کبرا در قرن ششم و هفتم هجری در خوارزم بود. اینکه پس از قتل شیخ مجدالدین بغدادی به دستور سلطان محمد خوارزمشاه ۶۱۶ ق / ۱۱۱۹ م و شهادت شیخ نجم‌الدین کبرا به دست مغولان، حلقه شاگردان شیخ ولی تراش پراکنده شده، به اقصی نقاط بلاد ایران و روم مهاجرت کردند، امری مشهور است؛ اما گویا بر اثر ویرانی خوارزم و کرسی آن اورگنج در زمان مغول و تیمور، علی‌رغم فرار داشتن آرامگاه شیخ در اورگنج که امروزه به نام کهنه اورگنج جزو جمهوری ترکمنستان است؛ این طریقت هرگز قدرت گذشته خود را در این منطقه باز نیافت و گویا به طاق نیشان سپرده شد. رضا قلی‌خان هدایت مأمور دربار ناصرالدین شاه قاجار در سفر خوارزم (۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ ق / ۱۸۵۰ - ۱۸۵۱ م) علی‌رغم دقت و وسواس فراوان در ثبت وقایع و مشاهدات خود در خوارزم، ضمن اشاره به «مجملی از حال شیخ نجم‌الدین کبری و شهادت او» هیچ سخنی از رواج و یا عدم گسترش این طریقت در خوارزم بر زبان نیاورده است.^{۱۱} وامبری نیز در کتاب خود «سیاحت درویشی دروغین» (۱۸۶۳ م) در این مورد مهر سکوت بر لب زده است.^{۱۲}

۲۵

این طریقت علی‌رغم نفوذ فوق‌العاده و خیره‌کننده طریقت نقشبندیه در تمام ماوراءالنهر و حتی خوارزم، توانست به برکت آرامگاه شیخ سیف‌الدین باخرزی در فتح‌آباد بخارا به حیات خود ادامه دهد و مریدان فراوانی را گرد خود جمع کند. این سیف‌الدین (ف ۶۵۸ ق / ۱۲۶۰ م) یکی از میرزترین خلیفه‌های خراسانی شیخ نجم‌الدین بود که با مهاجرت به بخارا و اقامت در قریه فتح‌آباد که امروزه به یکی از محلات شهر بخارا تبدیل شده است، موجب دوام و بقای این طریقت در بخارا شد.

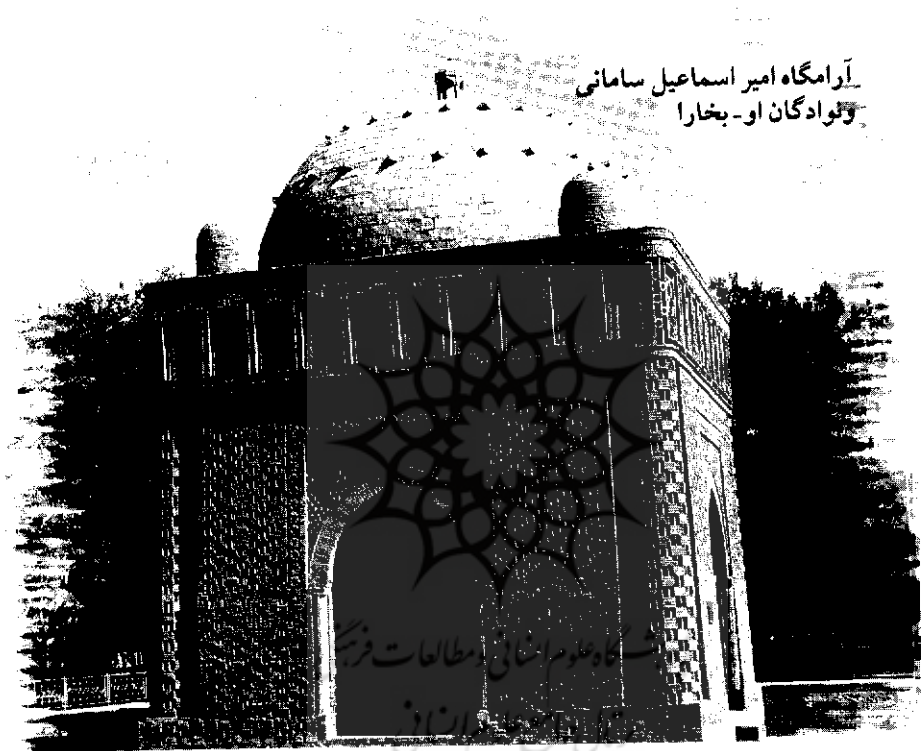
در دوره مورد بحث ما از گرایش شاعران محیط ادبی فرغانه و تاشکند و حتی خوارزم زادگاه و آرامگاه شیخ اثری مشاهده نشد. در حالی که برخی از منابع به انتشار این طریقت در شهر بخارا مرکز تعالیم نقشبندیه، اطلاعات ارزشمندی را ذکر نموده‌اند. افضل مخدوم پیرمستین (ف ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۵ م) شاعر و تذکره‌نویس نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در دو مورد از تذکره خود به گرایش شاعران محیط ادبی بخارا در این دوران به تعالیم طریقت کبرویه اشاره کرده است. وی در شرح ملاعبداستار حرینی بخاری و ملاعبدالرسول بخاری متخلص به تاجر آنها را داخل در «سلسله سنیّه کبرویه» دانسته است.^{۱۳}

۴ - طریقت قادریه (فوت ۵۶۱ ق / ۱۱۶۶ م)

بنیانگذار این طریقت شیخ عبدالقادر گیلانی مقلب به «غوث الاعظم» است که پیروان او در بلاد مختلف اسلامی و مغول ارشاد و تربیت شاگردان و مریدان هستند. این طریقت در سالهای

مورد بحث ما در محیط ادبی فرغانه رواج داشته است و هنوز هم در این مناطق مریدانی دارد. در خصوص گرایش عارفان و شاعران محیطهای ادبی بخارا و سمرقند و خبویه به این طریقت کمتر سندی وجود دارد، اما صدرالدین عینی در "یادداشتها"ی خود از گرایش اهل حرف و عوام به این طریقت و مراسم « یازدهم » هر ماه قمری که به مناسبت یادآوری غوث اعظم برپا می شده است، گزارش مفصّلی آورده است.^{۱۴} به نظر می رسد این طریقت به دلیل نزدیکی و ارتباط بسیار نزدیک محیط ادبی فرغانه به هندوستان به ویژه محیط ادبی کاشغر و یارکند در ترکستان شرقی - سین کیانگ چین - در این منطقه گسترش یافته باشد. ذاکر جان فرقت

آرامگاه امیر اسماعیل سامانی
و نوادگان او - بخارا



(۱۸۵۶ - ۱۹۰۹م) و تجلی کاشغری (ف پس از ۱۹۱۸م) دو شاعر ذولسانین محیط ادبی کاشغر و فرغانه در آثار خود تعلق خود را به این طریقت اظهار کرده اند. همان گونه که محیی خوقندی (ف ۱۹۱۱م) نیز از اظهار ارادت به این طریقت دریغ نورزیده است.^{۱۵} ذاکر جان فرقت که ۱۶ سال پایانی عمر خود را در یارکند سپری کرده، در اشعار خود به این طریقت اظهار علاقه نموده، ارادت خود را به شیخ عبدالقادر گیلانی نشان داده است. وی در یکی از اشعارش که با ردیف قُلینگ من (= من بنده ات هستم) سروده است، می گوید:

مرید حضرت جیلان، قلینگ من

الهی، تشلمه فرقت نی اوتغنه

ترجمه: پرودگار، فرقت را در آتش مینداز، مر بنده تو و مرید حضرت جیلان [عبدالقادر گیلانی] هستم.^{۱۶} فرقت در غزلی با ردیف «یاری کن» (ایلنگ مدد) این مطلب را روشن تر افاده نموده است:

فرقتی یولده فالیب دور، غوث الاعظم دست گیر
قول توترغه یوق ابرور بیرره نما ایلنگ مدد
ترجمه: «فرقت در راه مانده است، او راهنما و یاریگری ندارد، ای غوث الاعظم دستگیر، او را یاری کن».^{۱۷}

مولانا تجلی دهلوی کاشغری در دیباچه بدیع دیوان خود^{۱۸} و نیز در یکی از ترجیع بندهایش^{۱۹} از غوث اعظم با عظمت و ستایش یاد کرده اند.

در مخزن نسخ خطی ابوریحان بیرونی تاشکند چند نسخه از آثار و مناقب شیخ عبدالقادر گیلانی نگهداری می شود از جمله: نسخه شماره ۸۷/۱ مکتوبات قطب المحققین و غوث الخلاق فی الارضین شیخ عبدالقادر محیی الدین، ۱۶ ورق؛ قلاند الجواهر فی مناقب الشیخ عبدالقادر به شماره ۹۲/۱، ۱۷۱ ورق؛ تحفه القادریه، در ۴۸ ورق؛ مناقب شیخ عبدالقادر الجیلی، ۱۹۲ ورق به شماره ۹۳/۲ و ترجمه آن به ازبکی به شماره ۲۰۶۹/۴؛ بیان طریقه قادریه و سلسله قلندریه به شماره ۳۴۰۴/۲؛ و نیز دیوان محیی به شماره ۷۳۲۱ که توسط میرصدرالدین بخاری به سال ۱۲۵۲ ق در ۳۹۷ ورق کتابت شد. در سال ۱۹۰۲ میلادی کتابی با نام تحفه المؤمنین، تألیف مهمان خواجه بن مولوی ایشان خواجه نمگانی به همراه عمده السالکین در تاشکند به شیوه چاپ سنگی منتشر شده است. این کتاب در هشت باب و یک مقدمه و خاتمه به زبان فارسی در خصوص طریقت قادریه و شرح حالات و مقامات شیخ عبدالقادر گیلانی و آداب سیر و سلوک این طریقت به رشته تحریر در آمده است. این کتاب به طرز فراوان از میراث شعری مولوی، عطار و جامی در بیان اهداف خود سود جسته است. بنابر گفته مؤلف درباب اول، وی طریقت خود را به دو سلسله از عبدالقادر گیلانی اخذ کرده است:

۱- از طریق شیخ عبدالکریم مدنی به ۲۳ واسطه از عبدالقادر گیلانی، ۲- از طریق فضل احمد نورپادشاه به ۱۳ واسطه از عبدالقادر گیلانی.^{۲۰}

۵ - طریقت نقشبندیه (۷۱۸ - ۷۹۱ ق / ۱۳۱۸ - ۱۳۸۹ م)

بنیانگذار این طریقت خواجه بهاءالدین محمد بن محمد بخاری مشهور به بهاءالدین نقشبند است که طریقت وی اساساً به تعلیمات خواجه یوسف همدانی و خلیفه چهارم وی خواجه عبدالخالق غجدوانی (ف ۵۷۵ ق / ۱۱۷۹ م) وابسته است.

شخص اخیر پس از مرگ پیر خود خواجه یوسف همدانی، بنیانگذار طریقتی شد به نام خواجهگان، که با ظهور خواجه بهاءالدین نقشبند در قرن هشتم به نام نقشبندیه در دنیای اسلام مشهور گشت. نسب ارادت خواجه بهاءالدین از طریق یکی از خلفای سه گانه خواجه عبدالخالق غجدوانی یعنی؛ خواجه عارف ریوگری به وی است. این طریقت به دلیل برخورداری از حمایت سلسله های تیموری در هرات و نیز نفوذ در طبقات عامه مردم در دوره های اوکبه و نیز

گرایش امیران و شاهزادگان از یک به آن در دوره‌های اخیر به شدت در بین عامه مردم و طبقات روشنفکر و علما و شعرا نفوذ کرد، به گونه‌ای که حتی سایر طریقت‌های عرفانی را نیز در این منطقه تحت الشعاع خود قرار دارد. به ندرت می‌توان شاعر و یا عالمی را در ماوراءالنهر یافت که تحت تأثیر تعالیم شیخ نقشبند نباشد. اعتقاد مردم این منطقه به این شیخ « بلاگردان» که با شعار « دل به یار و دست به کار» مریدان خود را به «خلوت در انجمن» و «سفر در وطن» ترغیب می‌کرد، به گونه‌ای است که آرامگاه وی در روستای کوشک عارفان در نزدیکی بخارا به کعبه ثانی مردم تبدیل شده است. آنها اعتقاد دارند «هرکس این قبر جای را سه بار زیارت کند، ثواب یک بار زیارت کعبه را ذخیره کرده است.» وامبری در سفر خود به ماوراءالنهر از اعتقاد مردم به این شیخ گفته است: « بهاءالدین در نزد ملت ترکستان مظهر تقدس محسوب شده، مانند یک محمد ثانی [ص] مورد احترام می‌باشد. عقیده راسخ بخاراییها این است که اگر به او متوسل شوی و بگویی: «بهاءالدین بلاگردان» فوراً تو را از همه بدبختیها حفظ می‌کند.»^{۲۱}



مجموعه بنای آرامگاه خواجه بهاءالدین نقشبند - بخارا

گرایش و توجه شاعران و عالمان نقشبندی ماوراءالنهر به خواجه بهاءالدین موجب تألیف مناقب‌نامه‌ها و سلسله نگاریهای فراوانی در پیرامون شخصیت او و خلفایش شده است. شاید بتوان اثر «نظم السلسله» ملا سید احمد و صلی (ف ۱۹۲۵م) شاعر و عالم سمرقندی را که در راه جاودانه ساختن نام سلسله پیر خود «ایشان ولی خان اورگوتی» تألیف کرده است، آخرین اثر از

نوع خود در ماوراءالنهر به حساب آورد. این کتاب که در سال ۱۳۳۰ ق به نظم کشیده شده، در سال ۱۳۳۱ ق به همراه اثر دیگر وصلی "شرح رباعیات جامی" در یک جلد در تاشکند به چاپ رسید. نظم السلسله حدود ۴۵۹ بیت شعر است که در وزن "رمل مسدس مقصور یا محذوف" سروده شده است و مؤلف در آن علاوه بر بیان سلسله پیران ایشان ولی خان، به بیان احوالات عرفانی او نیز پرداخته است. وصلی در "مدح حضرت ایشان" که آن را دروژی دیگر سروده است، دربارهٔ پیر خود می‌گوید:

ای روبروی رویت، آینهٔ حقایق
وی مو به مو به چشمت، آسان همه دقایق
کشف کرامت از تو، پیدا چو نور خورشید
از بس که خلق و خویت، عادات راست خارق
اصحاب معرفت را روی تو مهر تابان
هست از ضمیر پاکت، انوار فیض شارق
پیران راه توحید، دادند با تو ارشاد
گشتی ز اهل عرفان، در عصر خویش فایق...

در سبب تألیف کتاب:

یک شبی بودم به صد جوش و خروش
سینه‌ام شد مسکن فیض و سرور
می‌نمودم فکرهای شایگان
نسبت پیرم به خاطر می‌رسید
یادم آمد جمله پیران طریق
خواستم تا نظم سازم سلسله
تحفهٔ پیر بزرگ خود کنم
تا به عزم نظم، جزمم رو بداد
در دلم شوق محبت کرد جوش
از روانم کلفت و اندوه دور
ریخت مهر خواجگانم در نهران
ربط نسبت با دلم تا شد شدید
گشتم اندر بحر اندیشه غریق
حاصلم گردد ثواب چل چله
باعث اجر سترگ خود کنم
عقل "نظم السلسله" نامش نهاد^{۲۲}

باری حرمت این طریقت در دو دههٔ نخست قرن بیست از طرف نویسندگان تجددگرا و روشنفکران که بعدها غالب آنها به حزب کمونیست پیوستند و به تبلیغ مرام این حزب دست یازیدند، به شدت مورد تشکیک و تردید قرار گرفت. در ادبیات عصر "جدیدیسیم" - سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۱۷ - که در ادبیات شناسی ایران و دوران شوراها به ادبیات عصر بیداری و بورژوازی ملی معروف شد، انتقاد به نمادهای عرفانی این طریقت و آداب و رسوم آن به عنوان آنچه که از آن به "خرافه پرستی، بت پرستی و بهاءالدین پرستی به جای خدا پرستی" تعبیر می‌شد، بالا گرفت و در ادبیات شوروی یکسره به دشمنی با آن مبدل شد و تمام میراث نیک و بدش برای نزدیک به ۷۴ سال مورد تهاجم قرار گرفت. عبدالرئوف فطرت در رسالهٔ "بیانات سیاح هندی" که در حقیقت نظیره‌ای بر کتاب "سفرنامهٔ خیالی سیاحت نامهٔ ابراهیم بیگ" نوشتهٔ زین العابدین مراغه‌ای است، به شدت به کسانی که خدا پرستی را به بهاءالدین پرستی تبدیل نموده‌اند، تاخته است: "امروز در تمام بخارا کسی نیست که هر دم به جای "یا الله"،

" یا بهاءالدین " نگوید! ... ما حضرت بهاءالدین را دوست می‌داریم، احترام می‌کنیم، به زیارت می‌آیم، لیکن نباید این دوست داشتن، احترام کردن، زیارت نمودن ما، از حدود شرعی بیرون آمده ما را به بهاءالدین پرستی رساند ... ۲۳

اما در دوران استقلال توجه به میراث فرهنگی، عرفانی و ادبی این طریقت در بین مردم رو به افزونی نهاد و دولت لائیک نیز نتوانست از این توجه و اقبال مردم دور بماند. در سال ۱۹۹۳م به مناسبت ۶۷۵ سالگی تولد شیخ، بزرگداشت‌هایی در سراسر کشور برگزار شد. ۲۴ هنوز هم در شهرها و ولایت ازبکستان؛ در تاشکند، بخارا، سمرقند، ترمذ و فرغانه هم در بین طبقات تحصیل کرده و دانشگاهی، هم در بین طایفه علما و فقها و هم در میان عامه مردم کسانی هستند که در آشوب زمان و فتنه دوران، عصر آدم و آهن و سیمان، به پیروی از تعالیم وی جلسات ذکر برگزار می‌کنند و آینه دل خویش را به آب " یاد کرد " نام خواجه و تلاوت قرآن و لفظ الله و محمد (ص) جلا می‌بخشند. پیر و مرشد اساسی این سلسله در سالهای اخیر مرحوم پروفیسور محمود اسمد جوشان (۱۹۳۸ - چناق قلعه ترکیه - ۲۰۰۱م استرالیا) بود که با مرگ وی در سانحه رانندگی مرتبه پیری به پسرش منتقل شد. ۲۵

همان گونه که ذکر نمودیم تعالیم خواجه بهاءالدین نقشبند و عموماً عرفان به معنای عام آن یکی از اساسی ترین درونمایه‌های شعر و نثر دوران مورد مطالعه ما تا انقلاب ۱۹۱۷م است. در حقیقت «بیدل زدگی و عرفان گرایی» دو روی یک سکه درونمایه اشعار این دوران بود، چه آنهایی که داخل در سلسله سینه یکی از طریقه‌های عرفانی بودند و چه آنهایی که از این طریق فقط نامی می‌شناختند؛ در آثار خود به انعکاس تعالیم عرفانی می‌پرداختند. ذاکرجان فرقت (۱۹۰۹م) از پیشگامان ستایش ادبیات و مدنیّت روس، همان کسی که در ادبیات دوران شوراهای هزاران صفحه در تمجید از افکار دمکرات مآپانه او قلمی شد، پیرو طریقت قادریه بود؛ بسیاری از این افراد در خانقاه‌هایی که از طرف دولت و با افراد خیر در شهرهای بخارا، سمرقند، خوقند، نمگان و تاشکند ساخته شده بود اقامت داشتند.

ملا یولداش نمگانی متخلص به خلوتی که علی رغم شباهت ظاهری تخلصش به طریقت خلوتی‌ها که تعالیم خود را از بنیانگذار این طریقت شیخ محمد خلوتی (قرن هشتم هجری) گرفته‌اند، هیچ ارتباط سلسله‌ای با آنها ندارد و آنگونه که ملا عبدالستار مخدوم (ف ۱۹۷۵م) گفته است، فقط به دلیل علاقه مفرط به عزلت نشینی و انزواطلبی تخلص خلوتی را برای خود برگزیده بود؛ ۲۶ از پیروان طریقت نقشبندیه است. این شاعر در اشعار فارسی و ازبکی خود تعلق خویش را به این طریقت نشان داده است. وی در مطلع یکی از مخمسهای خود با ایمان به قدرت خداوند در نقشبندی نقشهای خلقت، خود را فدایی این طریقت معرفی کرده است:

قربان نقشبندی نقّاش قدرتم عشقش رقم نموده به دیوان فطرم ۲۷

خلوتی در یکی از قصاید خود که آن در سال ۱۳۲۵ ه.ق در توصیف سفر یکی از دوستانش به نام خلیفه حاجی محمد به شهر بخارا و زیارت آرامگاه خواجه بهاءالدین سروده است، در مدح نقشبند عالم گفته است:

چنین رسید به گوشم که آن وفا مظهر
خلیفه حاجی محمد، فرید عصر و وحید
به رنگ بساد بهاری رود به سوی بخار
برای طوف در شاه عرصه توحید
کدام شاه، شه ملک دل بهاءالدین
که خادمان در اوست زهره و ناهید...^{۲۸}

محمد قل پسر محمد رسول متخلص به محیر (۱۹۱۹م) یکی دیگر از شاعران عارف مسلک محیط ادبی خوقند است که در آثار خود به تعالیم عرفانی به طور عام و به تعالیم خواجه بهاءالدین نقشبند به طور خاص توجه نشان داده است و همان گونه که مشهور است، مبنای تعالیم نقشبندی که اولین بار آن را از زبان عبدالخالق غجدوانی نقل کرده‌اند، هشت دستور معروف است: «هوش در دم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یادکرد، بازگشت، نگاهداشت، یادداشت».^{۲۹} محیر در یکی از مخمسهایی که بر غزل نظامی خوقندی سروده است، به این دستورات اشاره کرده است.

۶ - قلندران، رندان، درویشان جهانگرد

وجود درویشهای جهانگرد و رندان قلندر پیشه در محیط اجتماعی ماوراءالنهر در دوره‌های اخیر همانند آن چیزی که در گذشته زندگی اجتماعی این افراد با عناوین مختلف از آنها نقل شده است؛ دیده می‌شود. گاهی اوقات از این گروه به نام مجذوبان و دیوانگان هم یاد شده است و این همان عنوانی است که عطار در آثار خود از آنها به عنوان "عقلای مجانبین" تعبیر کرده است.^{۳۰} و اینکه در کتب صوفیه گاهی اوقات برخی از آنها را به یکی از شاخه‌های سلسله نقشبندی منتسب کرده‌اند، بنابراین مشاهده آنها در محیط ادبی بخارا و خوقند به عنوان زادگاه و مرکز انتشار تعالیم خواجه بهاءالدین امری بدیهی است.

دلشا برنا (ف/۱۹۰۵ / ۱۹۰۸م) یکی از شاعران محیط ادبی خوقند از جمله کسانی است که به این گروه از رندان خاکستر نشین سخت علاقه مند است. وی در رساله مختصر «تاریخ مهاجران» وقتی که به شرح چگونگی اسارات خود به دست لشکر امیر عمرخان خوقندی (۱۸۲۲م) در سال ۱۸۱۷م در حمله به استروشن [= اسروشنه، اوراتپه، در تاجیکستان] شهر خویش می‌پردازد، پس از آنکه در پاسخ به پیشنهاد امیر برای سرودن شعر در وصف آنار که امیر آن را در کاخ خود برای دخترک هفده ساله شاعره تاجیک بر خوان شاهی گذاشته است، با جسارت تمام امیر ۱، "ظالم" می‌خواند؛ سرنوشتی جز در به دری نمی‌یابد:

در این دون گنبد افلاک دیدم
درونش پُر همه غمناک دیدم
به روشن از حریری پرده دارند
به دل خون، دیده غمناک دیدم
ز سیغ ظالم حاکم عمرخان
دل هر نازنین را چاک دیدم^{۳۱}

دخترک هفده ساله به ناگزیر در کوچه‌های شهر، درد تلخ آوارگی را با درد غربت و اسیری یکجا تحمل می‌کند. شاعره در شام تاریک یکی از خیابانهای شهر که اینک پس از فرار از کاخ امیر به دنبال روشنایی است، از ترس سربازان امیر به گلخن حمام پناه می‌برد، اما " از آن گولخنیان خاکستر غوت [خاکستر نشین] وهمیده [ترسیده]، جای دیگر گریز جستجو کردم ... به در نیم گشاده تکیه کنان در افتادم و ندانستم احوالم چه شد ... هر چند به گوشم آوازه‌ها می‌آمد، مضمونش نفهمیده بودم، زیرا که لفظ ترکی را اصلاً نمی‌دانستم. وقتی که سخن فارسی شنیدم از جا برخاستم، دیدم که آن فارسی لفظ از آن شیخ رند بوده، ... از من سؤال نام نسب و اصل وطن می‌کرد. کمینه جواب مختصر می‌دادم ... شیخ به یک قلندر اشاره کنان فرمایش داد که من نفهمیدم ... به من با زبان فارسی گفت: « ای عاجز! با همراهی این آدم روانه شو... من خاموش برخاسته و تعظیم به جا آورده، از پی قلندر به راه تقدیر آینده خود روانه شدم ... دلشاد با راهنمایی همین قلندر به خانه امامی پنجاه ساله می‌رود و در آنجا به میل خود با همین مرد که نزدیک به سه برابر او عمر کرده است ازدواج می‌کند. این شاعره در جای دیگر همین رساله طی تقسیم بندی که بین صوفیان مذاح و رندان مبارزه کرده است با تاختن به متصوفان ستایشگر طبقه حاکم آنها را مذاح ستمگران خطاب کرده، خود را «پیرو شاعران رند» دانسته و نوشته است: «کمینه ضعیفه ناتوان در ایجاد و ارسال نمایی، اکثر پیرو شاعران رند بوده، مبارزه را بر ضد تصوفچیان وحدت و مصوران مدح و ستایش طبقه حاکم، تکاورانی کرد. »^{۳۳}

مفصل‌ترین گزارش از احوال درویشان دوره گرد نقشبندیه و مجذوبان دیوانه در محیط اجتماعی ماوراءالنهر قرن نوزده و بیست مربوط به نوشته‌های صدرالدین عینی به ویژه کتاب یادداشتهای اوست. درویشانی که عینی در کتاب خود تصویر کرده است عده‌ای قلندر فلاش و معتاد به انواع فسق و فجوری هستند که سگان خود را نیز به دام اعتیاد کشانده، با گدایی به صدقه‌هایی که روزانه « به نام خدا، به نام پیغمبر، به نام بهاءالدین و عزیزان دیگر از مسلمانان» می‌گرفته‌اند، قناعت نکرده، « شبانه در راه‌های خلوت اطراف شهر، آدم تنها واخورده را» تاراج هم می‌کردند.^{۳۳}

اما تصویری که عینی در همین کتاب از گروه " آلفته‌ها" و طبقات سه گانه آنها "نیم تیار" " تیار"، "مرد مردان" در شهر بخارا می‌کند و از آنها با صفات " خاکسار، خوش معامله و خوش گپ" یاد کرده، آنان را در « مردیگی [= مردانگی] خیلی عالی جناب» می‌داند؛ با زندگی طبقه عیاران که در دوره‌های متقدم تمدن ایران در سیستان قدرتی عظیم داشتند، بی شباهت نیست. این گروه که فقط با نوع لباس و عمامه مخصوص از یکدیگر باز شناخته می‌شدند، عموماً افراد عیار صفتی بوده‌اند که با اعمال خود به بیچارگان و درماندگان یاری می‌رسانده‌اند. در دوستی تا فدای جان و در دشمنی هم بی امان ولی مردانه تا پای جان می‌ایستاده‌اند. اما خواننده با توصیفهایی که عینی از زندگی آنها در بخارای آن روزگار می‌کند، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد این طایفه را از جهت قدرت تأثیرگذاری در جامعه با عیاران و جوانمرادان تاریخ ایران مقایسه کند. اینان عموماً طبقات کم نفوذی بودند که فقط در دایره‌های محدود،

قدرت خودنمایی داشتند و بس. بنا به نقل عینی « پیشر، عموماً آفته‌های بخارا شراب نوشی نمی‌کردند و اگر در شب نشینیهای مخصوص بعضاً شراب دستی (مثلاً) نوشند هم، نوشانش را به درجه مستی نمی‌رساندند. وقتی که در بخارای امیری دوکانه‌های شراب فروشی گشاد [=گشاده] شده، عرق بسیار شد، کم‌کم آفته‌ها به مستی گرفتار گردیدند. صافیت [=خلوص] و مردانگی اولی‌شان نماند و بیشترین آفته‌ها شوره پشت [= دزد، الواط، ولگرد] شدند.»^{۳۴} باری این طایفه « قریب همگی گپ دان حاضر جواب و با وجود بیسوادی، شعر خوان و بعضی‌هاشان شعرگوی هم بودند.»^{۳۵}

بحث دربارهٔ قلنداران را با اشاره‌ای به زندگی برخی از "عقلای مجانین" بخارا که در شاعری هم دست داشتند، به پایان می‌بریم. فارس عبدالمجید ذوفنون (ف ۱۳۲۱ق) و یحیی خواجه (نیمهٔ دوم قرن نوزدهم) دو تن از عقلای مجانین بخارا هستند که هر دو در عین فضل و کمال خود را به دیوانگی زده‌اند. ذوفنون آنگونه که صدر ضیا (ف ۱۹۳۲م) در تذکرهٔ منظومه^{۳۶} و

آرامگاه حکیم ترمذی



تذکره شعراء متقدمین و متأخرین و معاصرین، افضل مخدوم پیرمستی در افضل التذکار^{۳۸}، صدرالدین عینی در نمونهٔ ادبیات تاجیک^{۳۹} و یادداشتها^{۴۰} نقل کرده‌اند در علوم مختلف زمان خویش از جمله در طب، زرگری، نقاشی، خطاطی، رمل، نجوم، هندسه، منطق و فلسفه از نوادر روزگار خود بود و از آنجا که نمی‌خواست با دربار همکاری و همراهی داشته باشد، خود را به دیوانگی زده بود. در قوت حافظهٔ او اشمیل مخدوم پیرمستی می‌نویسد: «در وفور قوت حافظه به درجه‌ای بودی که هر گونه کتاب ضخیم جسیم را تا به سه نوبت از نظر گذرانیده، آن را از بر نمودی.»^{۴۱}

عینی در نمونهٔ ادبیات تاجیک دربارهٔ شاعری او می‌نویسد: «ذوفنون را در تورکی عثمایی، عربی و فارسی شعر بسیار بود، از آنجا که در شعر اهتمام نداشت و به کسی هم نمی‌داد، آثاری

از آن باقی نماند.» در تذکره افضل‌ی و نیز تذکره صدر ضیا یک رباعی از ذوفنون ثبت شده است که عینی هم آن را در نمونه ادبیات تاجیک به نقل از تذکره صدر ضیا آورده است:

دور دار از سر غرور و پاک از دل کینه را
"ذوفنون"، فرهاد هم می‌کند و من هم می‌کنم
جلوه گاه خوشتن کن، دیده آینه را
او به تیشه، من به ناحن، سینه بی کینه را^{۴۲}

اما یحیی خواجه که شرح حال وی به صورت کامل در یادداشتهای عینی آمده است، به قول عینی «با شکل و خصوصیت‌های دیگر، رویده عبدالمجید ذوفنون بود، او هم خود را به دیوانگی زده می‌گشت، اما دیوانگی او فعالانه و با غیرتانه بود ... یحیی خواجه از جماعه [جماعت] خواجهگان میرکانی بخارا بود که پدر و باباهایش در منصب‌های کلان علمی و خواجهگی منصوب شده گذشته‌اند. نظر به عادت معنوی [= مرسوم و سنتی] امیران بخارا، اولاد اینگونه خواجهگان را حرمت کردن لازم بود.» عینی در ادامه یادداشتهای خود با ذکر چند واقعه از زندگی این عاقل مجنون نما، حکایتی درباره بیدل دانی وی و طعنه و نیشخند او به یکی از تاجران بزرگ عرب نژاد بخارا پرداخته، با زهرخندهای ویژه خود که در آناش با زیرکی خاص همه چیز را به نفع تفکر حاکم کمونیست می‌سازد! - و این یکی از ویژگیهای تمام سوسیال رئالیست‌های تربیت شده دوران شوراهاست - به شرح ماجرا می‌پردازد.

عینی درباره شاعری یحیی خواجه که اتفاقاً همین کتاب یادداشتهای تنها منبع منحصر به فرد درباره این یحیی خواجه است! و یحیی خواجه‌ای که در تذکره عبدی توصیف شده، اگر چه در کتاب گنج پریشان با یحیی خواجه بخاری و یادداشتهای عینی یکی دانسته شده است، زمین تا آسمان تفاوت دارد؛ یحیی خواجه، عینی نماینده تمام عیار و ایدئولوگ حزب کمونیست است که بر سرمایه می‌تازد، دین را افیون توده‌ها می‌داند و از هر چه امیر و امارت است، نفرت دارد؛ در حالی که یحیی خواجه عبدی «به سعی تمام [در اصل: کلام] و جهد مالاکلام ختم کتب کرده، به تدریس [در] جعفر و بنارس (نام دو مدرسه در بخارا) فایض گردیده در آخر پله به علت کمی مبتلا گردیده، درس فقه گفته، عمر مبارک را در آخر رسانیده ... هر شب صد رکعت کمابیش به مضمون "فتنه‌جذلک نافله" عمل کرده نماز می‌گذاریدند"^{۴۳} باری عینی در خصوص شاعری او نوشته است: «یحیی خواجه شاعری را به خود کسب کرده نگرفته بود، اما می‌گفتند که مهارت بلند شاعری دارد... در این باره از او شعرها نقل می‌کردند که کلانان زمان خود را در روبرویشان با بدیهه هجو کرده است. از آن جمله جان میرزا قوشیگی (سر وزیر) بود که به هجو یحیی خواجه گرفتار شده است. جان میرزا ریش کلانی داشت. باری به امید خوش آمدن به یحیی خواجه، به او گفته است و در زمانهای پیش شاعران بزرگ در حق وزیران زمان خود شعرها گفته‌اند که از آنها به یادگار مانده است.

چه می‌شود که جناب شما هم در حق این کمینه چیزی می‌گویید، تا که سبب افتخار من و یادگاری برای پس آیندگان شود.

یحیی خواجه بداهتاً گفته است:

میر قوشبیگی در آیینه بوبیند ببیند ریش خویش
با دل خویش بگو، آنه ریش و منه ریش
گر بوبیند ریش پر جنگله قساری سمیع با دل ریش بگوید، آنه ریش و منه ریش

یحیی خواجه بعد از گفتن این بیتها، به قوشبیگی گفته است:

– میر قوشبیگی! می‌بخشید که شما غیر از ریش کلان چیز قابل مدح ندارید که سبب افتخارتان شود. افسوس که این ریشتان هم در پیش قاری سمیع، قدر و قیمت خود را گم کرد.^{۴۴}

پانوشت‌ها

۱ – تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، رینولد آلن نیکلسن، ترجمه محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، توس، ۱۳۵۸، بخش یادداشت‌های مترجم، ص ۱۸۰؛ و نیز نگاه کنید به جستجو در تصوف ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳، صص ۴۹-۵۵ و ۳۸۸؛ کشف المحجوب هجویری، والتین ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ دوم، ۱۳۷۶، صص ۱۶۴، ۱۷۸، ۲۶۵-۲۶۶، ۴۳۹؛ تذکره الاولیاء عطار دکتر محمد استعلامی، تهران، زوآر، چاپ هفتم، ۱۳۷۲، صص ۵۲۴-۵۳۳؛ محی‌الدین ابن عربی، دکتر محسن جهانگیری، تهران، دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۵، ص ۱۳۹.

۲ – بر روی سنگ قبر مرمرین یا شکوه وی که بسیار قدیمی می‌نماید و تاریخ نصب آن می‌باید همزمان با احداث آرامگاه وی باشد، سال فوت حکیم ترمذی به زبان عربی با خط ثلث سال ۲۵۵ هـ ق حک شده است و «توفی رحمه الله فی سنه خمس و خمسين و ماتین» که البته نادرست است. در منابع مؤلف ازبکستان سال فوت وی را تا ۳۲۰ ق/ ۹۳۲ م هم ذکر کرده‌اند. نگاه کنید به تعالیم الحکیم الترمذی، جبار امان توردیف، انتشارات انیورسیتت، تاشکند، ۲۰۰۰ م. صص ۶-۷؛ الحکیم الترمذی، توختش آتایف، انتشارات میراث، تاشکند، ۱۹۹۸ م، صص ۳-۸.

۳ – گزینة آثار عبدالرئوف فطرت. حمیدالله بالته بایف، انتشارات معنویت، تاشکند، ۲۰۰۰ م، ج دوم، ص ۱۸؛ فصلنامه سینا، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰ ق/ ۲۰۰۱ م، صص ۱۴-۱۵. سه خلیفه دیگر خواجه یوسف همدانی: خواجه حسن انداقی، خواجه عبدالله بزاقی و عبدالخالق غجدانی که شخص اخیر بینان گذار سلسله خواجهگان شد و بعدها با ظهور خواجه بهاء‌الدین نقشبند، به نام نقشبندی مشهور گشت.

۴ – گزینة آثار فطرت، ص ۱۶-۳۶.

۵ – تاریخ ادبیات ازبک، گروه نویسندگان، دوره پنج جلدی، تاشکند، فن، ۱۹۷۷ م، ص ۱۵۲.

۶ – گزینة نظم و نثر ازبک، مظفر خیرالله یف و دیگران، دوره دو جلدی، تاشکند، افتتاحی، ۱۹۹۵ م، ج اول، ص ۱۶۸.

- ۷- دنباله جستجو در تصوف ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۶، ص ۲۱۱.
- ۸- ستاره‌های معنویت، ص ۱۴۹
- ۹- گزینة آثار فطرت، ج ۲، ص ۲۷.
- ۱۰- دیوان مولوی یوسف سریامی، به کوشش تولا، تاشکند، پورصوف، ۱۳۳۲ ق، صص ۱۰۸-۱۰۶.
- ۱۱- سفارت نامه خوارزم، صص ۹۶-۹۷.
- ۱۲- سیاحت درویشی دروغین، صص ۴۲۱-۴۵۴.
- ۱۳- ژورنالیستیکای ساویتی‌ها تاجیک، صص ۲۵-۲۶.
- ۱۴- افضل التذکرافی فی ذکر الشعر و الاشعار، افضل مخدوم پیرمستی، تاشکند، چاپ سنگی، ۱۳۳۶ق، صص ۴۴، ۴۸، نسخه سنگی مورد استفاده نگارنده، در تاشکند در حاشیة منظومۀ «بساغ ارم» از ص ۲ الی ۱۵۲ به تاریخ سلخ جمادی الاولی سنه ۱۳۳۶ ق برابر با ۱۸-۱۹۱۷م در مطبعه غلامی به خط عبدالمنان حاجی بن عبدالوهاب به چاپ رسیده است. در دانشنامه ادب فارسی در آسیای مرکزی چاپ سنگی این اثر را به سال ۱۳۲۶ق در بخارا ثبت کرده‌اند که اشتباه است. (ص ۱۲۷). چنین چاپ سنگی در بخارا صورت نگرفته است. رسول هادی زاده نیز در اثر خود «ادبیات تاجیک در نیمه دوم عصر ۱۹» تأکید کرده است که این تذکره در سال ۱۹۱۸م به اهتمام سلیم بیگ ایناق در تاشکند چاپ لیتوگرافی شده است. متن این چاپ را عبدالمنان بن عبدالوهاب (همان کاتب تذکره واضح برای چاپ) کتابت کرده است.
- ادبیات تاجیک در نیمه دوم عصر ۱۹، رسول هادی زاده، قسم اول، دوشنبه، دانش، ۱۹۶۸، صص ۵۲-۵۳.
- ۱۵- تذکره افضل، ص ۴۴.
- ۱۶- یادداشتهای عینی، به کوشش سعیدی سیرجانی، صص ۴۱۷-۴۲۷.
- ۱۷- دیوان ترکی محیی، ص ۳۴۰.
- ۱۸- نسخه خطی شماره ۶۷۷، ورق ۱۴ ب.
- ۱۹- بیاض شخصی سک. محمد امین اف، ورق ۴۱ الف، در این خصوص باید از استاد فرقت شناس آقای نوربای عبدالحکیم اف نامزد دریافت دانشنامه دکترای زبانشناسی و استاد دانشگاه ملی الغ بیک ازبکستان ابراز سپاس نمایم.
- ۲۰- تحفه المومنین، مهمان خواجه نمگانی تاشکند؛ ۱۹۰۲م، صص ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲. شایسته یادکرده است صدر ضیابخاری (۱۹۳۲) نیز در رساله‌های خود برخی از آثار مربوط به غوث الاعظم را خوش نویسی کرده است که در نسخه شماره ۲۱۹۳ نگهداری می‌شود.
- ۲۱- سیاحت درویشی دروغین، ص ۲۶۱.
- ۲۲- نظم السلسله، ملا سید احمد و صلی، تاشکند، مطبعه غلامی، ۱۳۳۱ق، ۳۵، ۴. این اثر با ترجمه ازبکی آن در سال ۲۰۰۱ در تاشکند به چاپ رسیده است. سید احمد و صلی: نظم السلسله، به اهتمام و ترجمه بدیعه محیی الدین او، تاشکند، انتشارات ینگگی عصر اولاد ۲۰۰۱م.

۲۳- بیانات سیاح هندی، عبدالرئوف فطرت، استانبول، مطبعة اسلامیة حکمت، ۱۳۳۰ هـ. ق. ص ۱۸.
۲۴- تعالیم نقشبندیه و ادبیات ازبک، یعقوب جان اسحاق اف، تاشکند، میراث، ۲۰۰۲ م، ص ۱۰.
۲۵- در سالهای اخیر چندین اثر محمود اسمعذجوشان که به ۲۳ واسطه سلسله اردانش به شیخ بهاءالدین می‌رسید، در ازبکستان ترجمه و چاپ شده است. از جمله: تصوف و تربیت نفس (۱۹۹۹م)؛ اسلام، تصوف و اخلاق (۲۰۰۰م)؛ فضایل ذکر خدا (۲۰۰۱م)؛ یونس امره و تصوف (۲۰۰۱م)، در صص ۲۲۶ - ۲۲۹ کتاب اسلام، تصوف و اخلاق، شرح حال مختصر و سلسله شریف حضرت محمود اسمعذجوشان آمده است. البته در داخل ازبکستان هم در حال حاضر کسانی هستند که خود را قلب و پیر به شمار آورند که این امر به شدت از طرف مخالفان مورد تردید قرار گرفته است.»

۲۶- دیوان خلوتی، به کوشش عصمت‌الله عبدالله، تاشکند، فن، ۲۰۰۱ م، ص ۶

۲۷- بیاض خلوتی، نسخه شماره ۱۸۷۰، ورق ۱۶۲ ب.

۲۸- سیرالجبال من سیرالرجال، ملایولداش نمگانی خلوتی، تاشکند، چاپ سنگی، مطبعه عارف

جانف، ۱۳۲۸ق، ص ۷۳.

۲۹- دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۱۰.

۳۰- دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۱۰.

۳۱- دلشاد و مقام او در تاریخ افکار اجتماعی خلق تاجیک، مختارف، دوشنبه، دانش، ۱۹۶۹م، ۱۹۶.

۳۲- همان، صص ۱۹۷ - ۱۹۸، ۲۰۳.

۳۳- یادداشتها، صص ۱۹۸ - ۱۹۹.

۳۴- همان، ص ۴۱۷.

۳۵- همان، ص ۴۰۸.

۳۶- نسخه خطی شماره ۱/۱۳۰۴، ۹ الف و ب.

۳۷- نسخه ۲۱۹۳، ۳۳۴ الف و ب.

۳۸- نسخه چاپ سنگی، ص ۵۲.

۳۹- نمونه ادبیات تاجیک، ص ۳۰۵.

۴۰- یادداشتها، صص ۳۲۸، ۳۲۹.

۴۱- تذکره افضل، نسخه ۲۳۰۳، ۷۵ الف

۴۲- نمونه ادبیات تاجیک، ص ۳۰۵، تذکره افضل التذکار، خطی ۲۳۰۳، ۷۵ الف.

۴۳- تذکره عبّدی، با مقدمه و توضیح اصغر جانفدا، دوشنبه، دانش، ۱۹۸۳، ص ۲۸۰، گنج زرافشان، امیر بیگ حبیب اف، دوشنبه ادیب، ۱۹۹۱م، ص ۴۸۶؛ صاحب کتاب گنج زرافشان به نقل از رسول هادی زاده، این یحیی خواجه را همان یحیی خواجه‌ای دانسته که عینی در یادداشتهای خود به توصیف او پرداخته است. به نظر ما این یحیی خواجه‌ها هرگز از نظر فکری نمی‌توانند یک نفر باشند مگر اینکه بپذیریم، توصیفهای عینی و عبّدی که اولی نماینده حزب کمونیست و دیگری نماینده دربار است، هر کدام بر طینت خود تنیده‌اند که از کوزه همان برون تراود که در اوست.